

خیلواکی



استقلال

www.esteqalal.net

یکشنبه ۲۸ اگست ۲۰۲۲

فریده نوری

مرگ آرزو ها

کیم من آرزو گم کرده حیران و سرگردان

چشمم به غمت چنان بگیرد

ای دختر نازپرور من

چشم همه اختران بگیرد

گز سوزش چشم من به گردون



salamwatanam@gmail.com

تویی، تویی به خدا
عشق و آرزوی منی
به سینه تا نفسی است بیقرار تو ام
تویی، تویی به خدا
جان و عمر و هستی من
بیا که جان به لب این جا در انتظار توام

ای سرنوشت از تو کجا می توان گریخت؟



در این سرای بیکسی، کسی به در نمی زند به دشت پر ملال من، پرنده پر نمی زند
یکی ز شب گرفتگان چراغ بر نمی کند کسی به کوچه سارِ شب، در سحر نمی زند

نشسته ام در انتظار، این غبارِ بی سوار
گذرگهی ست پُر ستم که اندر او به غیر غم
دل خراب من دیگر خرابتر نمی شود
نه سایه دارم و نه بر، بیفکنندم و سزااست
دریغ کز شبی چنین، سپیده سر نمی زند
یک صلاهی آشنا به رهگذر نمی زند
که خنجرِ غمت از این خراب تر نمی زند
وگر نه بر درخت تر کسی تیر نمی زند